بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری. 27 مهر 1393.

بحث در مورد این بود که آیا شرط حجب این هست که شخص حاجب مانع از ارث در آن نباشد قاتل و کافر و مملوک نباشد. یا قاتل و کافر و مملوک هم می توانند حاجب باشند. عرض کردم که این بحث را فقهای متأخر بیشتر در بحث حجب اخوه مطرح می کنند. حجب دو قسم هست. حجب حرمان و حجب نقصان. یا به تعبیر قدما حجب مطلق و حجب مقیّد. حجب مقیّد هم حجب اولاد هست و حجب اخوه. فقها معمولا، فقهای متأخر این را در شرایط حجب اخوه ذکر کرده اند. این بحث بحث عامی است. در مطلق حجب مقیّد می آید.

عبارت خلاف را خواندیم که ایشان گفته بودند که ابن مسعود در حجب مقیّد شرط نکرده است که شخص خودش استحقاق ارث داشته باشد. بر قاتل و مملوک و کافر هم قائل به این شده است با وجود این که اینها خودشان ارث نمی برند ولی حاجب می توانند باشند. یکی دو عبارت دیگر من می خوانم. در یادداشت های من که بعضی هایش را دوستان تهیه کرده اند بود که من نخواندم یکی اش در مبسوط همین مسئله، مبسوط جلد 4 ص 81 همین عبارت ابن مسعود را آورده بود که اختصاص به حجب اخوه نداشت. به طور کلی

**فصل في ذكر الحجب**

**الحجب على ضربين:**

**حجب مطلق، و حجب مقيد، فالمطلق من يسقط و يدفع الذي لو لم يكن كان يرثه، مثل الجد يسقط بالأب، و ابن الابن يسقط بالابن و ابن العم يسقط بالعم، و ابن الأخ يسقط بالأخ، و الحجب المقيد إذا حجب عن بعض فرضه و لا يسقطه أصلا مثل الزوج و الزوجة و الام.**

**فإذا ثبت هذا فالمملوك و الكافر و القاتل لا يرثون، و لا يحجبون [[1]](#footnote-1)**

خب ملاحظه می فرمایید بعد از این تصریح پیدا است که این حجب اختصاصی به حجب اخوه ندارد. حجب اولاد را هم شامل می شود چون زوج و زوجه حجبشان بر اولاد است. حالا أمّ هر دو جور حجب را دارد ولی زوج و زوجه که اختصاص دارد حجب آن به حجب اولاد

شبیه این مطلب در عبارت سرائر وارد شده است که آن هم به نحو مطلق ذکر کرده است. سرائر جلد 3 صفحه 229 البته ایشان بحث را در خصوص حجب امّ من الثلث الی السدس ذکر کرده است که همان حجب اخوه هست ولی خلاف بحثی را که دارد ظاهرا عام باشد عبارتش را ملاحظه بفرمایید.

این بحث در کتاب اهل تسنّن هم از قدیم مطرح بوده است. من حالا یکی دوتا عبارت را از عبارت های عامه می خوانم. در بدایه المجتهد ابن رشد کتاب فرائض بابُ فی الحجب جلد 4 صفحه 172 این مطلب را مطرح کرده است و در میان عامّه استفاده می شود که این مخالف است که فقط به ابن مسعود نسبت می دهند فقط منحصر به ابن مسعود نیست. یک سری فقهای دیگر هم این مطلب را دارند ولی فقهای نامداری نیستند. فقهای گمنامی هستند. شیخ شاید چندان به آن فقهای غیر نامدار توجه نکرده است که ادعای اجماع کرده است و گفته است که خلاف ابن مسعود منقرض شده است بخاطر اینکه به آن فقهای غیرمعروف اعتنا نکرده است.

عبارت ابن رشد این هست.

**جمهور العلماء من فقهاء الامصار و من الصحابه علی و زید و عمر انّ من لا یرث لا یحجب.؟؟؟**

این سه نفری که ذکر کرده است از حضرت امیر صلوات الله علیه و عمر و زید بن ثابت کسانی هستند که در بحث مواریث از آنها فتوا خیلی نقل شده است. زید بن ثابت کسی است که در بعضی از نقل های اهل تسنن هست که از پیغمبر که «**افرضهم زید بن ثابت»** به عنوان کسی که از همه به فرائض آشناتر هست. کتاب فرائض زید بن ثابت خیلی مطرح است. پارسال یک سری عبارت هایی در مورد زید بن ثابت نقل می کردم. خیلی مطرح بوده زید بن ثابت.

عمر و حضرت علی هم که در مرتبه مواریث از اینها مطلب خیلی نقل می کنند. خب **جمهور العلماء من فقهاء الامصار و من الصحابه علی و زید و عمر انّ من لا یرث لا یحجب. مثل الکافر و المملوک و القاتل عمدا و کان ابن مسعود یحجب بهئولاء الثلاثه دون ان یورّثهم.**

ورّث یعنی حکم؟؟؟

آن حدیث معروفی هست که **«انّا معاشر الانبیاء»،** افراد لا نُوَرِّث می خوانند. لا نُوَرِّث غلط است. آن که به عنوان حدیث هست. حالا ابوبکر حدیث جعلی است حالا در همان حدیث جعلی انّا معاشر الانبیاء لا نورِث هست. نُوَرِّث به معنای نحکم بکونه وارثا. نورث یعنی ارث به جا نمی گذارد.

سوال:

پاسخ: نه آن چیزی هم که درکتاب های مثلا نهایه ابن اثیر و اینها به عنوان حدیث ابی بکر نقل می کنند لا نورِث هست. اینجا یوَرِّث یعنی **«حکم بکونه وارثا»**. **کان ابن مسعود یحجب بهئولاء الثلاثه دون ان یورّثهم.اعنی باهل الکتاب و بالعبید و بالقاتلین عمدا و به قال داوود و ابو ثور.** داود، داود ظاهری هست غیر از فقهای چیز هست که به اصطلاح به ظاهر و اینها عمل میکند. فرقۀ ظاهریه را داود ظاهری مؤسسش است. شبیه به یک معنا تا حدودی شبیه اخباری های ما در میانه و آنها هست که به قیاس اینها اعتنا نداشتند و به ظواهر آیات و روایات و اینها توجه داشتند. در مقابل اصحاب رأی که به رأی و اینها توجه داشتند و ابو ثور.

**و عمده**

عمده به معنای دلیل، دلیل اصلی. در کلمات ابن رشد در بدایه المجتهد کلمه عمده زیاد به کار می رود به معنای دلیل

**و عمده الجمهور انّ الحجب فی معنی الارث و انّهما متلازمان و حجه الطائفه الثانیه أنّ الحجب لا یرتفع الّا بالموت.**

خب حالا در مورد این استدلال بعدا صحبت می کنیم که این استدلال بعدا صحبت می کنیم که این استدلال چی می خواهد بگوید و نیاز به توضیح دارد. خب این یک عبارت. عبارت ابن رشد در بدایه المجتهد.

یک عبارتی قدیمی تر از ابن رشد هست در احکام القرآن جصّاص هست. ابوبکر جصّاص حنفی است. یک کتابی دارد احکام القرآن خیلی پرمطلب هست. تقریبا جایی نمی شود که این جصّاص حرف و بحث نداشته باشد. از کتاب هایی هست که در مطالب مختلف مراجعه کردن به آن سودمند است آدم اهل فکری بوده است و حالا در این بحث هم استدلالاتی دارد و ما استدلالات او را بعدا می آوریم و در موردش صحبت می کنیم.

عبارت جصّاص این هست که **«قد اختلف السلف فی الحجب بمن لا یرث و هو ان یخلف الحرّ المسلم ابوین، حرّین، مسلمین و اخوین کافرین أو مملوکین أو قاتلین و قال علیٌّ و عمر و زید للأمّ الثلث و ما بقی فللأب.»**

خلاصه آن اخوینی که کافر و مملوک و قاتل هستند سهم مادر را از یک سوم به یک ششم تبدیل نمی کند. سهم مادر اینجا همان یک سوم هست.

**و ما بقی فللأب و کذلک المسلمه اذا ترکت زوجا و ابنا کافرا. أو مملوکا أو قاتلا أو الرّجل ترک أمرأته و ابنا کذلک انّهم لا یحجبون الزوج والمرأه عن نصیبهم الاکثر الی الأبد.؟؟؟**

این تصریح می کند که بحث در مورد هر دو حجب هست. ابتدا مثال اولش که هست حجب اخوه بود، بحث دوم حجب اولاد بود. میگوید اینها وقتی کافر باشند، کافر و مملوک و قاتل اینها از نصیب اعلی به نصیب ادنی تبدیل نمی کنند شخص را.

**«و هو قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد**

ابو یوسف و محمد دو شاگرد اصلی ابوحنیفه هستند که محمد، محمد بن حسن شیبانی هست ابویوسف هم قاضی القضات بوده است. این دو نفر محمد و ابویوسف، ابوحنیفه را تبدیل کردند به امام اعظم و الا ابوحنیفه در زمان خودش ولو فقیه مطرحی بوده است فقیه عراق بوده است ولی امام اعظم نبوده. فقیه حکومتی نبوده است اصلا ابوحنیفه دیروز داشتم شرح حالش را به یک تناسبی می خواندم مطرح هست که از جهت سیاسی با حکومت بد بوده و با زیدیه ارتباط داشته است. این مسند ابی حنیفۀ نوشته ابو نُعیم اصفهانی هست در آنجا داشتم به یک تناسبی آن را نگاه می کردم نکاتی دارد که می گوید اصلا ابوحنیفه را چون ارتباط داشت با زیدیه منصور آورد و بعضی ها می گویند که مسمومش کرد، بعضی ها می گویند که زندانی اش کرد در زندان کشته شد و از دنیا رفت و به حال از این تیپ بوده است و در زمان ابوحنیفه مالک حکومتی تر بوده است. مالک البته طبقه اش کمی متأخر تر از ابوحنیفه هست ولی هر دو در یک عصر فقیه مطرح بودند. مالک **موطّأ** را برای منصور نوشته است. زمان ابوحنیفه، ابوحنیفه مردمی تر بوده است تا مالک که فقیه مدینه بوده است.

بعد از مرگ ابوحنیفه دو شاگردش که ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی بودند، حکومت اینها را در اختیار می گیرد عمدتا هم چون اینها فقیه عراق بودند و حکومت هم بغداد تأسیس می شود آنها سعی می کنند از آن جایگاه مردمی ابوحنیفه استفاده کنند برای حکومت و بعد از آن دیگر کم کم ابوحنیفه امام اعظم می شود و فتواهایی که به عنوان حنفیه مطرح هست بیشتر فتواهای داده شده نه خود فتوای ابوحنیفه. این محمد بن حسن شیبانی و قاضی ابویوسف در واقع فتواهای بر مبنای ابوحنیفه می داده اند. همه فتواهایی که مطرح هست فتوای خود ابوحنیفه نیست این را داشته باشید که الزاما بعضی وقت ها بعضی چیزها را ابوحنیفه اصلا فتوا نداده است شاگردانش بر مبناهای او فتوا داده اند.

سوال:...

پاسخ: عمدتا زمان امام کاظم علیه السلام آراء حنفیه به عنوان آراء آن حکّام بر صدق آن است. البته ابو حنیفه عرض کردم در زمان امام صادق هم فقیه عراق بوده است. از جهت جمهور مردم اقبال شدیدی به او داشته اند و فقیه اهل عراق بوده است. ولی حکومت به او توجه آن چنانی نداشته است. احایانا تقیّه نسبت به آراء ابوحنیفه انجام می شده است از ترس عوام نه از ترس حکومت ها.

**و هو قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد و مالک و ثوری و الشّافعی و قال عبدالله ابن مسعود یحجبون و ان لم یرثوا. و قال الاوضاعی و الحسن بن الصّالح المملوک و الکافر لا یرثان و لا یحجبان القاتل یرث و یحجب.**

این مطلب در فقه ما هم هست. عبارتش را دیروز خواندم. فضل بن شاذان و صدوق قائل به این قول هستند که تفصیل قائل می شوند بین مملوک و کافر. می گویند مملوک و کافر نه حاجب هستند نه وارث ولی قاتل وارث نیست. من نوشته یرث باید لایرث باشد. «**و القاتل لا یرث و یحجب**». به نظرم باید اینگونه باشد. بعدا عبارت مغنی ابن قدامه را می خوانم. آنجا مطلبی که از بعضی ها نقل کرده است این است که لا یرث و یحجب. امثال اینها.

سوال: نسبتش به صدوق.قطعی بود؟

پاسخ: نسبتش قطعی است. ولی اینکه از خودش است یا از فضل بن شاذان نقل می کند من عرض کردم که ظاهر عبارتی که فضل بن شاذان را هم آورده است این است که پذیرفته است که حاشیه نزده است. صدوق هم همین مطلب را دارد ولی نکته این است که آیا عبارت خودش است اصالتا یا عبارت فضل بن شاذان را آورده است. آن چیزی که می گفتم این بود که اصل آن برای فضل بن شاذان است و ظاهرا صدوق هم پذیرفته است زیرا صدوق عبارت های فضل بن شاذان را می آورد هرجایی که نیست حاشیه می زند. این است که به نظر می رسد که ایشان عبارت فضل بن شاذان را پذیرفته است.

بعد ایشان شروع می کند به استدلال کردن. یک نکته ای را ابتدا جصّاص مطرح می کند من عبارت اولیه جصّاص را می خوانم بقیه عبارت ها را بعدا در موردش صحبت می کنیم.

قال ابوبکر

ابوبکر خب ابوبکر جصّاص مؤلف کتاب است.

**«لا خلاف انّ أبا الکافر لا یحجب ابنه من میراث جدّه. و انّه بمنزله المیت.»**

ایشان می گوید که بحثی که اینجا در حجب هست در حجب حرمان نیست. در حجب نقصان است. حجب حرمان تردیدی نیست که اب اگر کافر باشد فرزندش را از جد محجوب نمی کند. اگر پدربزرگ از دنیا برود فرزند این پدربزرگ کافر باشد نوه اش مسلمان باشد. اینجا این اب با وجود اقربیت چون کافر هست باعث حاجبیت نسبت به نوه نمی شود. آن که مورد بحث هست حجب نقصان است. ایشان می گوید همچنان که أب حجب حرمان ندارد باید حجب نقصان هم نداشته باشد و یک نوع قیاس می خواهد بکند. استدلال می گوید

**«قال ابوبکر لا خلاف انّ أبا الکافر لا یحجب ابنه من میراث جدّه. و انّه بمنزله المیت و کذلک فی حکم حجب الأم و الزّوج و الزّوجه»**

می گوید که میراث اقتضا میکند که اینها مثل هم باشد و بعد این را بحث می کنیم که آنها توجه به این نکته قیاس دارند که می گویند حاجب غیر از وارث است و ممکن است حاجب باشد وارث نباشد و آن استدلالاتی که بعدا مطرح می کنیم. این هم دو عبارت

عبارت سومی که نقل کنم عبارت مغنی ابن قدامه است. مغنی ابن قدامه یک عبارتی را آورده است و من حالا عبارت را می گویم. یک ابهامی در روایت مغنی ابن قدامه هست که با توجه به عبارت احکام القرآن جصاص عبارت حل می شود.

**مسئله قال**

مغنی ابن قدامه شرح مختصر ابوالقاسم خرقی است. از فقهای حنبلی این مغنی شرح مختصر خرقی است.

قال، یعنی قال المصنّف: **و من لم یرث لم یحجب. یعنی من لم یرث لمعنا فیه کالمخالف**

این لمعنا فیه می خواهد توضیح بدهد که کسی که وارث نبودن به دو قسم است. بعضی ها وارث نیستند به دلیل اینکه وارث اولی اقرب میت وجود دارد آن مورد بحث نیست. بعضی ها وارث نیستند به دلیل مشکل ذاتی که در او وجود دارد. مانع ارثی در آن وجود دارد.

**یعنی من لم یرث لمعنا فیه کالمخالف الدّین و الرّقیق و القاتل لا یحجب غیره فی قول عامّه اهل العلم من الصحابه و التابعین الّا ابن مسعود فمن وافقه و انّهم یحجبون الأمّ و الزّوجین بالولد الکافر و القاتل و الرّقیق. و یحجبون الأمّ باأخوه الذّین هم کذلک**

ببینید دیگر تصریح است که همه صور حاجبیت أمّ و حاجبیت زوجین حالا چه حجب به اخوه باشد و چه حجب به اولاد باشد در همه صور اینها قائل هستند که ابن مسعود و من وافقه اینها قائل به حاجبیت هستند

**و به قال ابو ثور و داوود و تابعه الحسن فی القاتل دون غیره**

این حسن را ابتدائا به ذهن می رسد که مراد حسن بصری باشد که حسن بصری از فقهایی هست که تابعه یعنی تابع ابن مسعود را. خب حسن بصری بعد از ابن مسعود هست و می تواند باشد معمولا حسن مراد حسن بصری هست ولی با توجه به عبارتی که از جصّاص خواندم باید مراد از حسن حسن ابن صالح باشد. آنجا از حسن بن صالح نقل کرده بود. اینکه از حسن بن صالح، حسن تعبیر کنیم مقداری تحریف به نظر می رسد و احتمال می دهم در بعضی از کلمات، بعضی از افرادی که مرادشان از حسن، حسن بن صالح هست حسن تعبیر کرده اند ایشان خیال کرده اند که مراد حسن بصری هست. به هر حال آن که «و تابعه الحسن فی القاتل دون غیره»

این حسن که ظاهرا حسن بن صالح هست در مورد قاتل قائل به این شده است که حاجب هستند و شرط نیست عدم القتل، دون غیره. سپس شروع می کند استدلال را ذکر می کند و استدلال را رد می کند این مطلب جالب است که بعدا نقل می کنم.

در جاهای دیگری هم این بحث وارد شده است و من حالا آدرس هایشان را می دهم. جاهای دیگری که وارد شده است بحث های اجمالی هست و خیلی بحث های تفصیلی زیادی نیست و بعضی از آنها هم در بعضی از فروع هست. یکی احکام القرآن ابن عربی جلد 1 صفحه 352. احکام القرآن کیاهراتی جلد 2 صفحه 345 و 352. این آدرس هایی که می دهم همه آن ها را از برنامه جامع التفاسیر یادداشت کرده ام. روح المعانی جلد 2 صفحه 435. معالم التنزیل بغوی جلد 1 صفحه 574. از شیعه هم دو آدرس هست که مطلب دارند. یکی آلاء القرآن است مرحوم بلاغی جلد 2 صفحه 31 و 32 یک استدلال در این هست مراجعه بفرمایید. القرقان فی تفسیر القرآن آقای تهرانی فی تفسیر القرآن بالقرآن جلد 6 صفحه 274. اینها نکات جدیدی دارند حالا صرف نظر از اینکه چقدر این نکات قوی هست یا قوی نیست اینها چون چیزهایی بودند که نکته داشتند من اینها را عرض کردم.

سوال.:.....

پاسخ: بله من تمام بحث حجب را در کتب تفسیری که هست مراجعه کرده ام. یعنی تمام کتب تفسیری که هست ذیل آیات ارثی که اینجا هست مراجعه کرده ام البته اگر از لابه لای مطالب در رفته باشد ممکن است. من کتب تفسیری که به جنبه های آیات می پردازند را دقت کرده ام. حدود چهار هزار مورد، موارد حجب بود در کتب تفسیری مرور کردم آن کتبی که مثلا الجامع لأحکام القرآن قرطبی چون بحث های تفسیری دارد زاد المسیر، کتاب های تفسیری که جنبه آیات الاحکام در آنها مطرح هست را دنبال کرده ام. مثلا جامع البیان طبری را کامل نگاه کرده ام. همین چند تا را بیشتر من پیدا نکردم حالا احیانا در کتاب های دیگری. کتاب های فقهی را هم یک مقداری مراجعه کردم مثل حاوی تألیف ماوردی. بعضی کتاب ها را کتاب ارث پیدا نکردم مثلا بدایع الصنایع قاسانی فهرستش کتاب ارثش را پیدا نکردم. مقداری هم جلوتر رفتم ولی احیانا تتبع من کامل نیست. موسوعه فقهی که آقای هاشمی ها دارند چند تا آدرس از کتب عامه ذکر کرده است. البته آن را در ذیل بحث حجب اخوه ذکر کرده است ولی عبارتی که ایشان آورده است اختصاص به حجب اخوه ندارد و به طور کلی گفته است که اتفاق هست که، خیلی هم غیردقیق نقل کرده است. نمی دانم حالا آن منابعی که ایشان دارند انقدر غیر دقیق است. میگوید اتفاق نظر است که من لا یرث لا یحجب. خب این اختلافات هست دیگر. که اصلا اشاره به اختلافاتی که عامه در این مسئله دارند را و امثال اینها نکرده است. شاید دیگر به این فقهای دور افتاده برنامه شان نبوده و برنامه شان فقهای مطرحشان بوده است. ولی در فقهای گمنامی مثل اوضاعی، حسن بن صالح، حسن بن صالح هم عرض می کنم حسن بن صالح رأس زیدیه صالحیه است. و صالحیه از جهت فقهی بیشتر فقهشان در فقه عامه مطرح هست. در فقه خاصه خیلی فقه حسن بن صالح مطرح نیست. البته مرحوم سید مرتضی در ناصریات خیلی اوقات فتواهای حسن بن صالح را هم آورده است. ولی آن در واقع به اعتبار این هست که می خواهد فتواهای غیرشیعه را حتی ذکر کند. این صالحیه به نظر من جزو فقهای عامه باید آن ها را تلقی کرد. این نکته را هم عرض بکنم که زیدیه چند طایفه بوده اند. بعضی از طایفه های آنها جزو شیعه محسوب می شوند. جارودیه آنها جزو شیعه محسوب می شوند. ولی به نظرم بصریه جزو عامه محسوب می شوند. چون زیدیه بصریه کسانی هستند که معتقد هستند که خلافت حق حضرت امیر بوده ولی حق قابل تفویض بوده است و تفویض کرده است به ابوبکر و عمر و عثمان با سکوت خود. بنابراین خلافت ابوبکر و عمر و عثمان یا مطلقا یا در بعضی سالها، تفصیلاتی در بعضی از اقوال بطری هم در مورد خلافت عثمان هست که چند ماه اول آن را قبول دارند و چند سالش را قبول ندارند. یک چیزهایی هست حالا مراجعه کنید می بینید.

ولی الا ای تقدیر خلافت ابوبکر و عمر را بصریه تصحیح می کند اینکه بصریه از زیدیه جزو فقهای عامه است. به نظرم صالحیه هم جزو فقهای عامه تلقی می شوند اینگونه که در ذهنم هست.

سوال: ابوحنیفه هم جزو بصریه بوده؟

پاسخ: ابوحنیفه هم جزو بصریه بوده است. اینها از جهت سیاسی به زیدیه چیز هستند و امثال اینها. البته حنیفه علنا ابراز نمی کرد و به صورت پنهانی است ارتباطات او با زیدیه و اینها. در بعضی از چیزهایش مشخص هست که علنا چیز نمی کرده است ولی یک ارتباطات پنهانی با زیدیه داشته است و امثال اینها. بعضی ها ابوحنیفه را هم جزو بصریه حساب می کنند. بصریه پنهانی است نه آشکار. این اقوال علمای عامه.

عمده بحثی که مطرح هست یکی بحث روایات ما هست. روایات ما در مورد مملوک و کافر اطلاقاتش اقتضا می کند که حاجبیت مطلق باشد. حالا عباراتش را می خوانیم بعدا. ولی در مورد قاتل ما روایت نداریم. نه در مورد حاجبیت قاتل به عنوان حجب اخوه و نه حجب اولاد. کسانی که قائل هستند که تفصیل قائل شده اند حالا من روال کلی بحث را بگویم بعد ریز ریز بحث را مطرح می کنم.

در مورد فقه های مطرح اینگونه بود. یکی اینکه مطلقا مملوک و کافر و اینها حاجب هستند. آنهایی که به طور مطلق تمسک کرده اند به اطلاق آیه تمسک کرده اند. به اطلاق اینکه گفته اند ان کان له اخوه ان کان له ولد، اطلاق دارد.

آنهایی که گفته اند حاجب نیستند یا می گویند آیه اطلاق ندارد، بیاناتی دارند در اینکه می خواهند بگویند آیه اطلاق ندارد. عبارت هایشان را می آورند. یا آیه اطلاق هم داشته باشد به دلیل اجماع امّت از آن اطلاق باید رفع ید کرد. این هم یک بیان دیگر. آنهایی که تفصیل می خواهند بدهند بین قاتل و آن دو قسم در مورد عامه نمی دانم این تفصیل به چه جهت است. ولی در مورد خاصه تفصیلش به جهت اینکه روایات ما گفته اند که آیه اطلاق دارد و از این اطلاق در مورد مملوک و کافر به وسیله روایات رفع ید می کنیم ولی قاتل به عموم آیه باقی می ماند یا به اطلاق آیه باقی می ماند. این روال کلی بحث هست که در کلمات آقایان وجود دارد. ولی یک سری بحث های خاص وجود دارد که آیا اصلا اجماع در اینجا معتبر است یا خیر. آیه اطلاق دارد یا ا طلاق ندارد. آیه اطلاق نداشت باید چگونه حکم کرد. از روایاتی که در مورد مملوک و کافر هست آیا می توان القای خصوصیت کرد حکم قاتل را استفاده کرد یا نکرد. این کلیت بحث بود که من یک مروری کردم انشاءالله فردا به ریزه کاری بحث می پردازیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین.

1. المبسوط في فقه الإمامية، ج‌4، ص: 81‌ [↑](#footnote-ref-1)